

با آثار دانشمندان بزرگ اسلام

آشناشویم

مقدمه‌ای بر کتاب «الحدود»

یا تعریفات ابن سینا

بنام آنکه جان را دانش آموخت

یکی از تألیفات فشرده ابن سینا کتاب کوچکی است بنام (الحدود) یا (تعریفات) که قفطی (۶۴۶+) و ابن ابی اصیبعه (۶۶۸+) و حاجی خلیفه متوفی بسال ۱۰۶۷ هجری از آن نام برده‌اند. نسخه‌های متعدد این رساله خطی در کتابخانه‌های معتبر دنیا مانند قاهره، استانبول، اسکورپال لیدن، بریتیش میوزیم، ایا صوفیه، بادلیان... و نیز در مجموعه شماره ۶۱۱ کتابخانه مجلس شورای ملی در تهران موجود است و ظاهراً مادموازل گواشن مترجم فرانسوی رساله مزبور بآن دسترسی نداشته و تصور نمیکنم صحت اعتبار این نسخه کمتر از نسخه‌های مورد استناد مشارالیها بوده باشد.

باینحال مادموازل گواشن تمام نسخی را که در اختیار داشته بادقت باهمدیگر مقابله کرده و متن معتبری از اصح نسخه بدلها بزبان عربی فراهم آورده و بانهایت

درستی آنرا بفرانسه ترجمه و در قاهره بوسیله مؤسسه باستان شناسی انستیتو فرانسه بچاپ رسانیده است. این سینا (تولد ۳۷۰ و وفات ۴۲۸ هجری مطابق ۹۸۰-۱۰۳۸ مسیحی است) این رساله را بخواهش برخی از دوستان و به اصرار ایشان برشته تألیف کشیده و در طی آن از هفتاد و دو کلمه فلسفه مشاء تعریف منطقی کرده و در آغاز رساله صعوبت تعریف و دشواری قبول پیشنهاد یاران را با صراحت خاطر نشان کرده است و این امر چنانکه خواهیم دید از نظر علمی شایان اهمیت است.

عنوان رساله (الحدود) یا تعریفات است (جمع حد) که مراد از آن در این کتاب قصاص یا کیفر شرعی و مرز و اندازه و معانی دیگر و اژه حد نیست، بلکه مقصود حد منطقی است یعنی تعریف چیزی بجنس قریب و فصل قریب آن (رك: تعریفات جرجانی، کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی و نفایس الفنون آملی و لغت نامه دهخدا) با اینکه کتاب مزبور بمنزله یادنامه‌ای از حکمت مشاء است و شیخ با تفصیل داخل جزئیات نمی‌شود با اینهمه ابن سینا همان نظم و ترتیبی را که احياناً از ارسطو و فارابی بارث برده یا خود ابداع کرده است در تفکیک و تنظیم مطالب بکار می‌برد و شاید اعمال همین انضباط است که کتاب‌های ابن سینا را در شرق و غرب

درسی و معروف کرده و حتی کتاب معروف طبی او (قانون) نیز بعلمت همین نظم و ترتیب اصولی کتابهای رازی (۳۲۰+) و عباس مجوسی (۳۸۴+ هجری) را در درجه دوم اهمیت قرار داده وزیر شعاع درخشان خود نهفته است.

وسواسی که ابن سینا در مقدمه این رساله در دشواری (تعریف) یعنی (حد منطقی) از خود نشان می دهد حقا بجا بوده و با گذشت هزار سال ما امروز بیشتر متوجه این احتیاط و حتی دودلی او در این امر می شویم. زیرا همه جانی توانیم از اشیاء و مفاهیم و یا توسل به (جنس قریب) و (فصل قریب) تعریف قانع کننده ای بدست دهیم. ساعتی مراجعه بفرهنگهای گوناگون در زبان های مختلف این موضوع را برای ما روشن تر میسازد.

وانگهی تقید به (حد منطقی) همیشه عملی نیست و ما را از آستانه عمل دور می دارد. برای مثال اگر فرض کنیم کسی دو میوه (آناناس) یا (پامپلموس) را ندیده باشد و بخواهیم برای او از این دو میوه تعریف بجنس قریب و فصل نزدیک کنیم بزحمت می افتیم. زیرا میوه آبدار یا خوشمزه کافی نیست و حقیقت این دو میوه بوسیله این گونه تعاریفات ساده شناخته نمی شود و لازم است به اعراض و مشخصات جزئی دیگر هر یک از آن دو متوسل و در صورت لزوم به (ارائه) و (احضار) دست بزنیم یعنی شیئی مورد تعریف را مستقیماً بخواهنده نشان دهیم و اصل (مراجعه مستقیم به نفس شیئی) در بیشتر موارد تنها راه خروج از بن بست شک و حیرت است.

در تعریف برخی حیوانات که نوع آنها در آسیا یا کشور معینی یافت نمیشود مانند (آلپاگا) ناچاریم بگوئیم (چهارپای پستاندار) چونده شبیه گوسفند دارای پشم نرم که در آمریکای جنوبی زندگی می کند. همچنین است تکلیف مادر تعریف هزاران گونه حشره و نبات و جانور دیگر. گاه دو خواهر توأمان چنان به یکدیگر مانده اند که در تشخیص آن دو از همدیگر پدر و مادر نیز اغلب دستخوش حیرت و اشتباه می گردند. پس اگر یکی از آن دو خواهر خالی بر گوشه لب یا زلفین بلندتری نداشته باشد باسانی از خواهر همزاد خود باز شناخته نمی شود. به ارزش

معارف اسلامی

(هشدار) و (احتیاط) ابن سینا بیشتر واقف می شویم وقتی خود را مواجه با تعاریفات پیچیده تری می بینیم. مثلاً اگر پیرسند (ناپدری) کیست و در پاسخ بگوئیم (شوهر مادر) بزودی متوجه می شویم پدر حقیقی مانیز (شوهر مادر) است پس ناچاریم که در تعریف خود امعان نظر و لا اقل علاوه کنیم مردی غیر از پدر حقیقی که شوهر مادر شده است. در مفاهیم بسیط نیز اغلب باید دست بدامن تشبیه و تمثیل زد. مثلاً در تعریف رنگ زرد گفت: رنگی شبیه به زرده تخم مرغ یا گاه یا ذرت یا در تعریف رنگ آبی باید بگوئیم رنگی است شبیه به نیل یا آب دریا یا فیروزه، اینجاست که اهمیت تمثیل و تشبیه در کتابهای آسمانی آشکارتر می شود.

تعریف آب تنها (جسم سرد سیال) نیست زیرا جیوه نیز سیال و سرد است پس باید قید (آشامیدنی) را بر آن افزوده، تازه باز آنرا از اقسام نوشابه و شیر ممتاز نمی کند مگر آنکه بگوئیم (آشامیدنی شفاف، بی رنگ و بی بو و بی مزه) یا اگر بخواهیم بصورت علمی تری از آن تعریف کنیم بگوئیم ترکیبی است از درآمیختن دو هیدروژن و یک اکسیژن.

در تعریف نقره کافی نیست بگوئیم: (فلز گرانبها) زیرا طلا نیز گرانبهاست پس باید رنگ و دیگر مشخصات اتمی آنرا نیز در تعریف آن بیفزائیم.

در تعریف توت فرنگی هر چه بگوئیم باز نمیتوانیم آنرا از (شاه توت) ممتاز کنیم مگر مستقیماً خود آن میوه را

بینیم.

اگر در تعریف (خفاش) پرنده پستاندار (یا حائض) کافی مینماید در تعریف پروانه نمیتوانیم بگوئیم (حشره بالدار) حتی در ساخته های خود انسان نیز دشواری تعریف جلوه گر میشود مثلاً اگر در تعریف قالی بگوئیم (زمین پوش) یا (فرش زیرپا) باز بدستی فرق آن از گلیم و زیلو و حصیر باز شناخته نمیشود و باید گفت قالی فرشی است که تارهای آن از نخ و پود آن از پشم رنگین و از روی نقشه قبلی بافته شده است. در نتیجه می بینیم که در اکثر موارد برای شناخت صحیح یک چیز باید مراجعه مستقیم بخود آن شیئی کنیم چه شیئی مورد تعریف جانوری از قبیل دراج یا سار یا قناری

یاساخته خود انسان نظیر تلویزیون ، سینما انواع آچار و غیره باشد .

درتعریف گریه اگر اشک بگوئیم تعریف باسّم کرده ایم مگر بگوئیم آبی که هنگام تأثر یا شدت هیجان از چشم فرو می ریزد . دوعلامت اندیشه نگاری در زبان ژاپنی (چشم و آب روان) خالی از دقت نیست همچنانکه در زبان چینی یک قلب و دودست رمز عشق است .

امثله فوق را هرچه بیشتر کنیم سود آن بیشتر و اهمیت و سواس ابن سینا در مقدمه رساله الحدود آشکارتر و مقام او بالاتر مینماید .

باانواع جهان بینی گذشتگان نمیتوان قطع کرد ، باید دید آنها از چه راهی آمده و تا کجا رسیده اند . مابدنبال آنها گام برمی داریم . اگر در قرن بیسّم افق فراخ تری پیش روی ما گسترده شده از آن روی است که پا بر روی شانه های آنها نهاده ایم و افق های دور دست را بهتر می بینیم .

اگر بسیاری از آن چه ایشان گفته اند دیگر برای ما حقیقت شمرده نمی شود برایشان گناهی نیست . از کجا که دید کنونی مانیز در قرن آینده سطحی و ناقص جلوه نکند . تاریخ (دماسنج) روند اندیشه بشری است . ابن سینا اگر در عصر ماسی زیست شاید با آن جر بزه و قوت حافظه و حدس قوی و نبوغ بر اساس مصالح علم امروز می توانست بنائی باشکوه از علوم و فلسفه پی افکند . دل باختگی او ب فلسفه ارسطو - چنانکه خواهیم دید ، در اواخر عمر رو بکاهشش می گذارد و این تحول و حرکت مایه برکت علمی دیگری در تاریخ فلسفه شرق می گردد .

لزوم شناسائی لغات مصطلح فلسفی برای جامعه فارسی زبان هر روز آشکارتر می شود . مادر ترجمه فارسی متن عربی کتاب (الحدود) یا (تعریفات) کوشیده ایم تا واژه های مورد بحث ابن سینا را بزبانهای فارسی ، عربی ، فرانسه ، انگلیسی ، یونانی و احیاناً لاتینی در دسترس خوانندگان قرار دهیم و با استفاده از لغت نامه (خانم گواشن) چند فهرست بر این کتاب افزوده ایم تا خواستاران فلسفه یونان را در موقع لزوم سودمند افتد .

در مورد ترجمه لغات یونانی باید خاطر نشان کنیم که یک کلمه گاه بچند صورت نقل شده و اختلاف نظرهای میان محققان یونان شناس موجود است ولی ما همواره اصل آنها را مناط اعتبار قرار داده ایم تا خواننده خود را سردرگم نکنیم . طالبان توضیحات بیشتر میتوانند به (واژه نامه آقای سهیل آفنان چاپ بیروت مراجعه کنند) با مراجعه به کتاب تعریفات جرجانی و کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی و نفایس الفنون آملی توضیحاتی برای برخی واژه های کتاب بر حسب حروف تهجی افزوده ایم . یافتن و تطبیق آنها با کلمات متن با وجود فهرست های متعدد مادار این کتاب به آسانی حاصل می شود و خواننده را سرگردان نمی کند .

در پایان این رساله فهرستی از کتابهای مورد استناد خود را آورده ایم زیرا فهم کتاب مزبور بدون مراجعه با کثر آنها دشوار مینمود .

در سرزمین کم نام و نشان عربستان نزول قرآن مانند آفتابی بود که نه تنها عرب جاهلیت را باوج قدرت و افتخار رسانید بلکه مسیر فکری مسلمانان سایر کشورهای مفتوحه را نیز دگرگون و فصل تازه ای در مسیر تاریخ بشریت باز کرد . عقاید بنیادی (ایدئولوژی) قرآن بسود تمام جوامع محروم و فوق امتیازات نژادی و طبقاتی بود . قرآن دین و دنیا و آخرت را درهم ادغام کرده و جهان بینی خاصی بر اساس مبارزه و عمل و تفکر در آیات متقاعد کننده آفرینش و عبرت از ماجرای گذشتگان به ارمغان آورده و در همه جا ایمان آوردگان را بدرستی و «داد» سفارش کرده بود . از نظر فلسفی تکیه قرآن بیشتر بر استقراء است نه قیاس (سیروافی الارض فانظروا) ، هنگامی که مسلمانان بسوریه (شام) و یونان نزدیک شدند و بانسظوری ها و منوفیزیت ها (معتقدان به طبیعت یگانه مسیح) و یعقوبی ها برخورد کردند و از آنسو شهر اسکندریه را گرفتند ، معارف و خرافات و معتقدات اقوام گوناگون در کشورهای اسلامی رواج پیدا کرد . تأثیر جامعه یهود (اسرائیلیات) و عقاید زردشتی و هندی را نیز درین میان نباید کم گرفت . صرف نظر

از قرآن پیدایش متجاوز از ششصد هزار حدیث همه دلیل است بر جوشش افکار و اوهام و اغراض گوناگون که از میان آنها بزحمت میتوان شش هزار و اندکی را بشخص پیغمبر نسبت داد .

اگر علی بن ایطالب (ع) را نخستین اندیشمند اسلام - پس از رسول اکرم - بدانیم خطانکرده ایم. معلوم است اگر کسی شبی را تمام در تفسیر (بسم الله - الرحمن - الرحیم) به سحر رساند و یازگناید هنوز مطلب تمام نشده قطعاً داستان سرائی نمی کرده و مطالبی از نوع کلامی درین زمینه برای گفتن داشته است .

اندیشه پیشرفته و حیرت آور جعفر بن محمد صادق (ع) و انتقادات او از هیئت بطلمیوسی و آراء ملحدان در خور آن است که بیشتر مورد توجه قرار گیرد و حق آن درجای خود ادا شود

با استناد بقول ابن الندیم در کتاب الفهرست میدانیم که تا سال ۱۰۹ هجری که مالک بن انس کتاب الموطار را تألیف کرده جامعه مسلمان هنوز (شاید بعلت کمیابی یا گرانی کاغذ) مبادرت به ثبت کتبی افکار خود نمیکرده و بندرت دیده شده است (که صرف نظر از قرآن) کتابی از سینه بر روی کاغذ آمده باشد . پس از تماس های بنی امیه با یزید بن خلفای عباسی چنان مصلحت دیدند که افکار عمومی را که اغلب تشنه عدل و حقانیت حکومت و خلافت منطبق با اصول قرآنی بود متوجه مسیر دیگر کنند . رواج حکمت یونانی و (خواب مصلحتی) مامون بر این آرزو جامعه تحقق پوشانید و قرنهای نزاع معتزله و اشاعره افکار را بخود مشغول داشت و بر سر موضوعات ناچیز مانند حدوث یا قدمت قرآن خونهای ریخته شد

از برخی عقاید ابو هذیل علاف (۱۳۰-۲۲۰ ه) برمی آید که بمسلك ارسطو میرفته و کتابی نوشته است بنام (خلق الشیخی عن الشیخی) که از عنوان جالب آن معلوم میشود که خلقت از عدم را قبول نداشته (لازم است تذکر داد که کلمه وجود و عدم و علت مطلقاً در قرآن نیامده و فقط در شرح پدیده های طبیعی گاهی حرف (لام) افاده سببیت میکند .

و نظام مؤسس مکتب ذره ای در اسلام (اوائل قرن سوم) و جاحظ (۲۰۰+) کم و بیش جای پای ارسطو و پیروان او می رفته اند .

پس هنگامی که ابن سینا پای در میدان می گذارد و به تألیف و تصنیف می پردازد عقاید معتزله و اشاعره و واسماعیلیه رواج تام داشته و راه هند نیز با فتوحات محمود باز شده بوده است در حکومت القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲) اشاعره قدرت بیشتری پیدا کرده بودند .

با اینهمه نباید منکر شد که مسلمانان فلسفه ارسطو را درست نپذیرفته اند و با اینکه یونان زدگی سکه رایج زمان بود اشخاصی که مشاعر قوی تری داشتند جهان بینی یونانی را یکجا و چشم بسته قبول نکرده ، هر چند تدبیر در آیات قرآنی افق جدیدی را بر روی اقوام مسلمان گشاده بود با این همه تعصب و عدم آمادگی زمان و نبودن مصالح کافی تجربی در علم نوعی (کج فهمی در قرآن و نتیجه گیری غلط از آن) را باعث شده بود . مفسران می کوشیدند تا فرضیه های غلط بطلمیوسی را روی قرآن پیاده کنند یا اسرائیلیات را روشنگر بعضی آیه ها قرار دهند و حال آنکه اگر قرآن با خود قرآن تفسیر می شد نتایج شگفت انگیزتری می داد چنانکه بعد از چهارده قرن امروز ما از عدم مبانی آیات قرآنی با دانش در حیرتیم . با اینکه ابن سینا در ظاهر خود را از غوغای عوام بدور می داشته و هنوز مصالح کافی از دانش درست در اختیار نداشته و با اصطلاح در قرون وسطی می زیسته است ولی قوت حافظه و حدس قوی و جریزه او چنان بوده که با آنهمه گرفتاری و عمر نسبتاً کوتاه بمطالبی توجه کرده است که در عصرمان نیز خالی از اعجاب نیست .

و با توجه بیشتری در تألیفات او که شاید متجاوز از ۲۶ مجلد بوده و پاره ای از آنها گم شده است و حتی بعضی از آنها را سواره بر روی اسب بشاگردان خود املاء می کرده است معلوم میشود که آن ماده خاکستری بحد و فور در مغز شیخ وجود داشته . بقول ابو عبید جوزجانی ابن سینا کتاب مفصل شفا را در ظرف بیست روز بدون مراجعه به هیچ

کتاب یا یادداشت قبلی تصنیف کرده در حالیکه بیشتر از سی و دو سال نداشته است .

کتاب این سینا در باب مخارج الحروف (فونتیک) امروز مایه تحسین ماست . کتاب قانون اوسی باربلاتن تجدید چاپ شده و بانگلیسی و روسی در آمده ولی هنوز بفارسی برگردان نشده است .

در طب با اینکه این سینا دنباله روجالینوس (متوفی در اواخر قرن دوم مسیحی) است ولی بمسائل تازه ای از قبیل اثرالتیام بخش پاره ای قارچها . . . شربت زوفا برای تنگی نفس ، قرص کافور برای تب دق ، تحلیل او در باره علل و آثار ورم نخاع ، توضیح او در باره سکنه ، زخم معده و ذات الجنب ، انواع استسقاء و التهاب کبد ، فصولی که در قانون بجراحی اختصاص داده کالبدشکافی او از میمون ، تجویز بخار جیوه در پزشکی و هشدار دادن به اطباء و بیماران از مسمومیت های حاصله از آن ، دستور جوشاندن آب ، دقت در رژیم غذایی ، گرفتن حمام آفتاب ، ترغیب به ورزش و بازی در هوای پاک ، توجه این سینا به پیدایش کوهها از زمین لرزه و جریان مستمر آبها ، بحث اواز رسوبات و توجه به حضور فسیل ها . همه حاکی از قوت حدس و حافظه حیرت انگیز و نبوغ او بوده است و به اعتباری میتوان او را پدر روانکاوی دانست . با این همه این سینا اگر مطلبی را درست درک نمی کرده (مانند قوس قزح) زیرا در آن عصر نمی دانسته اند که رنگین کمان نتیجه طیف شمسی و تجزیه نور به هفت رنگ (آبی ، قرمز ، سبز ، بنفش ، نیلی ، زرد ، نارنجی است) باصراحت می گفته است حقیقت آن را درست نفهمیده ام .

قدما معتقد بوده اند که اجسام بواسطه میل بمرکز خود (زمین را مرکزی دانستند) هر جا که باشند متوجه مرکزی شوند . پس اگر سنگی را از کره قمر پرتاب کنیم این سنگ بواسطه میل طبیعی خود بمرکزش (که زمین باشد) فرود می افتد . نخستین کسی که قبل از این سینا منکر این عقیده شد ثابت بن قره (متوفی ۲۸۸ هجری) بود که گفت : «اگر سنگ می افتد برای این است که جزء است

وکل آنرا بسوی خود جذب میکند» (بعدها نیوتون باین اندیشه صورت علمی داد). اشخاص دیگری نظیر رازی غزالی ، ابن تیمیه و شیخ اشراق ، فلسفه مشاء و منطق ارسطو را مورد حمله قرار دادند .

این سینا پس از آشنائی با ابوریحان نابغه دیگر همین عصر و برخورد تاریخی او - با ابوسعید ابوالخیر (وفات ۴۴ هجری) ، تحولی در افکارش پدید آمد . کتابی را که در بیست مجلد بنام (الانصاف) تألیف کرده و متأسفانه آن کتاب در حمله مسعود باصفهان از میان رفته است که عبارت بوده است از داوری میان حکمت یونان و فلسفه غیر یونانی . از صفحاتی چند که از حکمة المشرقین (بخش منطق صفحه چهار چاپ قاهره) بجامانده بخوبی برمی آید که او خیال طرح دیگر انداختن و گردی نو برانگیختن در سر می پخته و تا زمان شیخ اشراق این کتاب در دسترس عده ای از فضلا بوده است . در این کتاب وی می گوید : (به صحبت خشک خردانی دچار شدیم که ژرف اندیشی را نوآینی و مخالفت با مشهور را گمراهی می شمردند ، چون حال بدینگونه بود شائق شدیم تا کتابی شامل اصول علم حقیقی گرد آوریم و (البته) آن دریافت کسی است که بسیار اندیشیده و درست تأمل کرده و از جودت حدس نیز بدور نبوده است .

« . . . این کتاب را تنها برای خود یا بعبارت دیگر برای آنهایی که چون خود ما هستند گرد می آوریم اما برای عامه کتاب (شفا) کافی است و در (لواحق) آن باز خوراک آنها را بیشتر خواهیم کرد» و در جای دیگر آن مقدمه می گوید : «بیشتر خطاهای یونانیان را در پرده تغافل پوشیدیم .»

این سینا در مورد اعتقاد به نماندن شخصیت پس از مرگ یعنی وحدت نفس با سایر نفوس به مخالفت ارسطو برمیخیزد و می گوید این فکر به دو دلیل باطل است : یکی آنکه انسان دائماً ذات خود را تعقل می کند و از خود غافل نمی شود و دوم آنکه اگر نفوس یکی بودند هر چه عمر می داند باید زید هم بداند .

در جای دیگر این سینا می گوید که علم در نفس آدمی نقش می بندد نه در آلت (دماغ) زیرا اگر بیماری پاره ای

از محفوظات ماراموتاً از یادما می برد پس از بهبود حال باز معلومات گذشته خود را بازمی یابیم و به تحصیل مجدد نیازمند نیستیم .

برهانی که به نام (انسان معلق) منسوب به ابن سیناست و آنرا مقدم بر فلسفه (می اندیشم، پس هستم) دکارت دانسته اند بطور جسته و گریخته در برخی از اندیشه های متفرق ارسطو یافته شده از آن جمله (بنقل از ترجمه مشکوة الدینی از هماهنگی افکار دو فیلسوف : افلاطون و ارسطو صفحه ۷۳ ترجمه فارسی الجمع بین رائی الحکیمین) «چه بسیار با خود تنها شدم و رخت از تن خویشتن برکندم و چنان شدم که گوئی گوهری برهنه و بی جسم میباشم پس من دانش و دانای و دانسته همگی بودم و در خود چندان زیبایی و روشنائی دیدم که از شکفتی سرگشته گشتم » :
با این همه این گونه گفته ها در افکار صوفیه نیز یافته میشود و جنبه استدلالی ندارد و حق این است که ابن سینا را پیشرو فکری دکارت بدانیم و اگر هم معتقد باشیم که دکارت از کتاب شفا اطلاع نداشته باز بگوئیم که الفضل المتقدم.

پس از تشکیل مرکز علمی معروف اسکندریه در قرن سوم میلادی علوم یونانی پناهگاهی استوار بدست آورد و کارهای آتن در همان شهر دنبال شد با این تفاوت که عقاید افلاطون با ارسطو و مسیحیت و اسرائیلیات و نو افلاطونیان درهم آمیخت و حتی بعضی از کتاب فلوطین بغلط با ارسطو نسبت داده شده .

قسمت عمده ای از آثار ارسطو، بقول ارسطو شناس (یکر) گم شده و گویا ارسطو خیال داشته (بدلیل کتاب هفتم از متافیزیک) یک فلسفه مذهبی بنا کند که متأسفانه متفکران طلبه خانه های قرون وسطی آنرا مسخ کرده اند . قدر مشترك فلسفه ارسطو با مسیحیت اعتقاد به (موتور) محرك ثابت و غایت دادن بجهان است. ارسطو به ستارگان نوعی الوهیت بخشیده و آنها را غیر قابل خرق و التیام و کون و فساد می دانسته. عنوان متافیزیک را خود ارسطو روی کتابش نگذاشته بلکه آندرنیکون نهاده است (درین باب رجوع کنید بمقاله صفحه ۶۷ از فرهنگ زندگی نامه مؤلفان مجلد

اول تالیف بمیانی چاپ پاریس ۱۹۷۰). از مخالفان ابن سینا شهرستانی (۵۴۰هـ) و ابوالبرکات بغدادی (۵۴۷هـ) و غزالی (۵۰۰هـ) و ابن رشد (۵۹۵هـ) و رازی (۶۱۶هـ) بوده، ولی از قرائن و آثار و مکاتبات میان ابوعلی سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر معلوم می شود که میان آندو احترام متقابل موجود بوده است. نکته جالبی که از بعضی از مکاتبات میان این دو مرد بزرگ بدست می آید این است که معلوم می شود ابوسعید ابوالخیر (قبل از استوارت میل) معتقد بوده است که نتیجه قیاس در خود مقدمه آن قبلا موجود است یا عبارت دیگر علم به کلیت کبری موقوف بر علم به نتیجه است و در حقیقت قیاس نوعی مصادره بمطلوب است یعنی بر نفس مدعا تکیه دارد و گفته ابوسعید ابوالخیر را امروز علم تصدیق می کند. یک مثال کوچک این حقیقت را در مورد قیاس روشن می سازد .

هر بلبلی خوش آواز است این پرند بلب است، پس این پرند خوش آواز است، اساس این قیاس خود بر استقراء یعنی تجربه قبلی و اکتناه جزئیات استوار است .

آنچه برای ما امروز اهمیت دارد دل باختگی چشم و گوش بسته بفلسفه یونان یادنباله روان آن نیست بلکه درک سیر تکاملی اندیشه بشر است با فرازونشیب های فکری اقوام و جوامع و مقایسه جهان بینی های گوناگون با یکدیگر . پس یونان شناسی غیر از یونان زدگی است همانگونه که غرب شناسی غیر از غرب زدگی است.

متخصصان یونان شناس امروز برآنند که دقیقاً ارزیابی کنند که در متون اصلی افلاطون و ارسطو چه مطالبی بوده و در ترجمه های اسلامی چه تغییراتی پیدا یا چه بر آن افزوده و احیاناً چه قسمت هائی بخط ارسطو نسبت داده شده و سیر اندیشمندان اسلامی در ترجمه آثار ارسطو (بویژه فارابی) و ابن سینا و ابن رشد و احیاناً کتاب مقاصد الفلاسفه غزالی در انتقال حکمت مشاء از راه سیسیل و اسپانیا با اروپا تا چه اندازه بوده است .

برماست که درس نخستین را از ارسطو بیاموزیم ولی پای آنسوتر نهیم . . . که نکته در آنسوتر رفتن است .

« ارسطو درس اول را بما داد

چرا در درس اول مانده ای باز؟! ...»